



اوصاف یک فرمانده

سردار سرلشکر غلامعلی رشید*

که خمپاره داشتند، به محور فیاضیه رفتم و برای اولین بار احمد را دیدم. ۲۲ سال سن داشت. بسیار جوان و زیبا و شجاع و با روحیه و پر نشاط بود و خطی داشت در حدود یک کیلومتر بود با سنگرهای مرتب. برای حمله به عراقی ها در نقاطی تونل هم ایجاد کرده بود ولی مخفی گذاشته بود. در سنگر با یک شربت ساده از ما پذیرایی کرد. موقعیت دشمن را توضیح داد. نقاط قوت و ضعف دشمن را به خوبی می شناخت و اعلام آمادگی کرد تا هر زمان که لازم باشد به دشمن حمله کند. قبلاً احمد در حاشیه شرقی کارون در شمال دارخوین در نقطه ای بنام نثاره (جنوب فارسیات) مستقر شده بود که بعد از شکست ارتش در عملیات ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ در جنوب کرخه کور که قرار بود از فارسیات نیز به سمت پادگان حمید از کارون عبوری صورت بگیرد، و صورت نگرفته بود دستور داده شد که جعفر اسدی و

برای اولین بار احمد را در محور فیاضیه دیدم. فیاضیه در مثلث بین رودخانه کارون و رودخانه بهمن شیر و جاده اهواز آبادان قرار دارد. عراقی ها که برای تصرف آبادان از رودخانه بهمن شیر عبور کرده بودند پس از شکست در عملیات عبور از رودخانه بهمن شیر و تصرف آبادان، در شمال بهمن شیر ایستاده بودند و این سرپل را در شرق رودخانه کارون یک سال تمام در اختیار داشتند. احمد در شمال بهمن شیر و چسبیده به کارون (رو به شمال و در مقابل عراقی ها) خط دفاعی درست کرده بود و دفاع می کرد. در اواخر سال ۵۹ بود (ماه ششم جنگ) که از اهواز (از پایگاه منتظران شهادت گلف) به آبادان رفتم. به دلیل محاصره آبادان با استفاده از لنج از ماهشهر از راه دریارفتم و در "چوئیده" پیاده شدم و بعد از سرکشی به ایستگاه ۷ و ۱۲ آبادان و دیدار با مرتضی قربانی و جعفر اسدی و برادران باکری (مهدی و حمید)

* سردار رشید با تأثر شدید از شهادت شهید کاظمی در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۲۴ مطالبی را به صورت یادداشت تهیه کردند که پس از تنظیم آن و عنوان گذاری به شکل حاضر برای چاپ آماده شد و مجدداً از سوی ایشان مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفت.

احمد به جبهه آبادان بروند.

اکنون ملت ایران با شهادت شهید کاظمی یک فرمانده کامل و فداکار و تمام عیار را از دست داده است. او از مبتکرترین، خلاق ترین، صریح اللهجه ترین* و مربی ترین فرماندهان لشکرهای سپاه در جنگ بود. شهید کاظمی یکی از فرماندهان محوری و کلیدی و برجسته و بزرگ سپاه بود که ۳۰ سال تجربه، تدبیر و اقتدار در اندیشه و عمل را پشت سر نهاده بود.

برای آشنایی با این عزیزان دست رفته با توجه به شناختی که از ایشان داشتم به دو بخش از کارهای شهید کاظمی به اختصار اشاره می کنم:

بخش اول: مهارت و توانایی های نظامی.

بخش دوم: سیر تکاملی در جنگ.

بخش اول: مهارت و توانایی های نظامی

معمولاً فرمانده لشکرهای ما در جنگ علاوه بر قدرت فرماندهی کردن و کنترل و هدایت و تلاش برای غلبه و پیروزی بر دشمن، هر کدام به دلیل تخصصی که دارند و رشدی که کرده اند در یکی از ابعاد نظامی و در یک رشته به خصوص بیشتر مسلط هستند و متخصص تر هستند.

مثلاً یک فرمانده لشکر در رشته پیاده خیلی ورزیده است، فرمانده لشکر دیگری در امر زرهی بسیار مسلط است و دیگری بر توپخانه، ولی احمد کاظمی در خیلی از تخصص های مورد نیاز جبهه و رشته ها مهارت داشت. مانند: لجستیک، پیاده، زرهی و مکانیزه، آبی خاکی، اطلاعات و شناسایی، ادوات.

لشکر پیاده داشت و با آن به خوبی جنگید.

بر تیپ زرهی فرماندهی کرد و با آن خیلی خوب دشمن را کوبید.

در امر لجستیک واقعاً تسلط داشت و بی نظیر بود.**

وقتی که تصمیم می گرفت به شناسایی و کسب اطلاعات از دشمن برود، بهترین شناسایی را انجام می داد و به بهترین وجهی وضعیت موجود دشمن و چشم انداز آینده را تجزیه و تحلیل می کرد و تحرکات آینده دشمن را پیش بینی می کرد.

احمد بهترین طراح عملیات بود و با طرحی که می داد زمینه در هم شکستن دشمن را بر پایه اطلاعات صحیح از دشمن فراهم می ساخت.

احمد کاظمی دور بچه های لشکر (بسیجی ها، سپاهی ها جهادی ها) می چرخید.***

در تعمیر و نگهداری تجهیزات و ابزارها و سلاح ها و توزیع عادلانه امکانات و تدارک به موقع، فرمانده لشکر بی نظیری بود.

روی همه این موضوعات نحوه به کارگیری نیروی انسانی و ابزار، محاسبه های دقیق می کرد و به خوبی از امکانات و ابزار در خدمت نیروها بر علیه دشمن استفاده می کرد. در لشکر ۸ نجف کافی بود که به سه مکان سرکشی کنی تا به این مهم پی ببری؛ آشنی خانه که بسیار مرتب و تمیز و بهداشتی بود، اسلحه خانه که بسیار مرتب و منظم بود و از سلاح ها به خوبی نگه داری می شد و حمام.****

سادگی و خلوص و تواضع و فروتنی او باعث شده بود که در قلب رزمندگان و بسیجی ها جا داشته باشد. به همه جا سرکشی می کرد و با رده های پایین لشکر از مسئول تعمیر گاه گرفته تا مسئول حمام، اسلحه خانه، بسیجی های تا گردان و ... حضوراً نشست و برخاست داشت.

هر کس با او برخورد می کرد شیفته مرام و اخلاق و ادب و حجب و حیای او می شد.

روحیات بسیجی و خلق و خو و رفتار و سخنانش امکان ارتباط با نیروهای بسیجی را به خوبی برایش فراهم می ساخت و به

* هر کسی به راحتی قادر نبود بر احمد فرماندهی کند و فرماندهان سپاه آبادان از اینکه احمد به سادگی مثل دیگران هر امری را تاقانع نشود نمی پذیرد، گله مند بودند ولی این سرسختی از بینش عمیق او و تسلط او بر زمین و دشمن و اطلاعات و توانایی های او در فرماندهی بود. فرماندهان در آبادان اول احمد را در مقابل انتهای سرپل دشمن در محوری که چندان حساس نبود فرستاده بودند ولی احمد پس از دیدن آنجا، آمده بود و گفته بود جایی مهم را به من بدهید که نفس دشمن را بگیرم و فیاضیه را خود انتخاب کرده بود.

** برادر احمد پور که مسئول لجستیک کل جبهه جنگ بود و بسیار تجربه داشت و با روش علمی کار می کرد، در سال پنجم جنگ به دلیل علاقه ای که به شهید احمد کاظمی داشت، اجازه گرفت از فرمانده کل سپاه که مدتی برود لشکر ۸ نجف و جانشین شهید کاظمی بشود. بعد از این دوره، بارها آقای احمد پور اعتراف کرد (و همین طور در همین روزی که احمد را تشییع کردیم) که من خیلی چیزها مربوط به لجستیک از احمد یاد گرفتم و درس های زیادی آموختم.

*** احمد کاظمی هم مثل حسین خرازی همیشه متأثر از همین روحیه و توجه عمیق به لجستیک و آماد تأکید داشت که بهترین غذا را باید به نزدیک ترین نیروها به دشمن، تحویل داد و این جمله معروف احمد و حسین بود که چلو کباب در خط، ساچمه پلو در عقبه.

**** حمام لشکر ۸ به قول بسیجی ها معرکه بود، احمد در همه جا حمام احداث می کرد، در جاهایی که کسی باور نمی کرد. در جزیره مجنون شمالی در روی ضلع غربی (نه شرقی) که به دجله نزدیک تر بود و در وسط هور، حمام بسیار مرتب و مستحکمی درست کرد باده ها دوش و آب گرم در زمستان که بسیجی ها کیف می کردند و برای فرمانده لشکرشان احمد دعای کردند.

خوبی بر نیروهای مردمی فرماندهی می کرد.

اگر زندگی فرمانده لشکرهای شهیدی مثل احمد کاظمی، مهدی باکری و حسین خرازی و همت و زین الدین عمیقاً بررسی شود همه به این واقعیت مسلم ایمان می آورند که این فرماندهان استادان بزرگ فن جنگ هستند و قطعاً در رأس همه آنان احمد کاظمی در قامت یک فرمانده نیرو که حیات مبارک او ۱۶ سال پس از جنگ ادامه پیدا کرد در این فن از سرداران جاودانه تاریخ است.

کوبیدن دشمن برای تحمیل اراده خود بر دشمن و متقاعد کردن دشمن به نحوی مطمئن که در برابر این فرمانده توانمند و نابغه در میدان جنگ نمی توان تاب مقاومت آورد، از احمد کاظمی برمی آمد و بس. احمد کاظمی پدیده ای بود که دیگر ممکن نیست به آسانی نظیر او به وجود آید. شهید کاظمی و لشکر ۸ نجف قهر الهی بودند که بر سر دشمن یعنی فرود می آمدند و خداوند احمد کاظمی و لشکر ۸ نجف را برای کیفر دادن به سربازان متجاوز به ایران اسلامی، فرستاد.

احمد با صداقت و خلوص و شجاعت و تدبیری بی مانند، خویش را در خدمت به ولایت و اسلام و مسلمین و ایران اسلامی مستحیل و ذوب کرد و ۲۸ سال خستگی ناپذیر و بی وقفه در قالب یک فرمانده مجاهد و عارف کوشید. عشق و خدمت به ولایت و نظام اسلامی و ایران اسلامی بر روح او مسلط بود. فعالیت های فکری، هوش، تحرک فوق العاده و گرایش دائم برای کوبیدن دشمن در هر نقطه و مکانی از خطوط برجسته احمد کاظمی بود.

شهید کاظمی به اعتقاد تمام فرماندهان و صاحب نظران نظامی برجسته ترین تاکتیک دان (پیروزی در نبردها) و هم استراتژیستی خبره بود و تشخیص های صحیح راهبردی داشت. مثل شهید مهدی باکری کم حرف می زد ولی زیاد عمل می کرد. مهدی، حسین و احمد اهل اظهار نظرهای مبسوط نبودند و در جلسه ها، تطویل کلام نداشتند. خیلی خلاصه و مجمل اظهار نظر می کردند و حرف می زدند و اغلب خاموش بودند. امام علی (ع) در وصف یکی از برادران دینی خود در

**برای اولین بار احمد را دیدم.
۲۲ سال سن داشت. بسیار جوان و
زیبا و شجاع و با روحیه و پر نشاط بود و
خطی داشت در حدود یک کیلومتر بود
با سنگرهای مرتب. برای حمله به
عراقی ها در نقاطی تونل هم
ایجاد کرده بود ولی
مخفی گذاشته بود. در سنگر با یک
شربت ساده از ما پذیرایی کرد.**

نهج البلاغه می فرماید: بیشتر روزگار خاموش بود و اگر می گفت، غلبه می کرد و تشنگی پرسندگان را فرو می نشاند. احمد هم مثل مهدی مصداق این فرمایش مولی امیر المؤمنین بود.

هرگز مشتکی و دستی و شلاقی بر سربازش در میدان نزد بلکه رزمنده اش را با تشویق و افتخار و معنویت و ادب و شجاعت به جنگ واداشت و سربازانش وقتی اراده آهنین و صلابت روح و شجاعت و ادب احمد را در میدان جنگ می دیدند، برای پیشروی و حمله به دشمن سر از پانمی شناختند.

عملیات ها و جنگ های احمد همه از روی اسلوب و قاعده بود حرکاتش سنجیده و با اصول و قواعد فن نظامی تطبیق داشت و صحیح ترین تاکتیک را در صحنه رزم پیاده می کرد و بسیاری از سرداران قادر نبودند به گرد پای احمد هم برسند و از این به بعد هم باید بکوشند در خشان ترین عملیات های جنگی خود را از او تقلید کنند.

احمد به خوبی نقشه جغرافیایی را می شناخت و از همه افراد یگان هایش بهتر از نقشه استفاده می کرد. با این حال هیچ وقت به نقشه جغرافیایی محدود نمی شد، چشم از نقشه برمی داشت و به زمین عملیات پامی گذاشت. قبل و بعد از پرداختن به نقشه، زمین را که توجیه می شد و فرماندهان تحت امر را که توجیه

می کرد، افراد را تهییج می کرد، با خطابه اش هیجان به جان رزمندگان می ریخت. فرمان صادر می کرد یا زهرا و یا حسین می گفت.

به نماز و دعا و قرآن متوسل می شد. اشک می ریخت فریاد می زد و فرمان صادر می کرد و در نزدیک ترین نقطه به دشمن حاضر می گشت و ستون های مهیب رزمندگان را به حرکت وا می داشت. در چنین شرایطی هیچ فرماندهی از دشمن در برابر نیروهای پر شور احمد تاب مقاومت نداشت چون بر توپخانه، ادوات، زرهی، مکانیزه، پیاده، لجستیک، اطلاعات و عملیات و ارتباطات مسلط بود و به همه فرمان های دقیق می داد. از آتش توپخانه و ادواتش به بهترین شکل استفاده می کرد و به شدیدترین و چه ممکن علیه دشمن آن را به کار می گرفت.

احمد کاظمی نه جنگ کلاسیک را که برای دشمن شناخته شده بود پیاده می کرد و نه واحدش را در دسته های کوچک پراکنده می کرد و عملیات چریکی و نامنظم می کرد، بلکه شیوه جدیدی که در سپاه به تکامل رسیده بود به کار می بست. جنگ انقلابی و مردمی با لشکر، با تاکتیک های جدید و نوبه نو و آرایش های فشرده و تازه، که دشمن را بی اندازه آسیب پذیر می کرد.

احمد کاظمی و لشکرش شمشیر برنده فرمانده کل سپاه، آقا محسن، در جنگ بود و تاکتیک ویژه و سر اصلی نبرد و طرز رسیدن به هدف اصلی را فرمانده کل سپاه با دو سه فرمانده در جنگ از جمله احمد به نتیجه می رسید.

پیاده کردن روش های ابتکاری و دور زدن مواضع دشمن در عمق، ناشی از مطالعه عمیق احمد بر روی دشمن بود. او در این کار صاحب نظر و استاد بود و به سرعت با دور زدن دشمن در وهله اول به پشت دشمن دست می یافت و خطوط اصلی ارتباطی دشمن را قطع می کرد و در وهله دوم با دشمن درگیر می شد و واحدهای محاصره شده دشمن را نابود می کرد. در این نوع مانور با سرعت عجیبی عمل می کرد و فرصت هر گونه واکنش و ضدحمله را از دشمن می گرفت. احمد نقاط ضعف مواضع دشمن را پیدا می کرد و سپس گردان هایش را

جمع آوری و به سرعت برای تاکتیک هایی که در ذهن داشت تعلیم می داد و بعداً در نقطه مطلوب آنها را گرد می آورد و در مشت خود داشت و رخنه را که انجام می داد در لحظه آخر بدون اجتناب از صرفه جویی، با آن گردان هایی که برای ضربه کاری به دشمن آماده کرده بود وارد عمل می شد و کار دشمن را یکسره می کرد و این اقدامات را با ده هافن و تاکتیک عمل می کرد.

جنگ ماهمزاد انقلاب بود. یک سیر و سلوک عظیم معنوی بود. مجاهده با اموال و انفس، با صدق نیت و اخلاق و صداقت و در معامله بارب الارباب بود.

احمد کاظمی از فرماندهان حماسه ساز، متعهد، آرمان خواه و مسئول و بی ادعا بود. باشد تا سر فرصت احمد را و دنیای احمد را به ملت ایران بشناسانیم.

بخش دوم: سیر تکاملی در جنگ

عملیات ثامن الائمه: وقتی که در مهر سال ۱۳۶۰ پس از ناکامی بنی صدر و نیروهای تحت امرش در کسب حتی یک عملیات موفق و فرار او از کشور، تصمیم گرفته شد عملیات شکست حصر آبادان را انجام دهیم، احمد با سه گردان نیرو در حد و اندازه یک فرمانده تیپ ظاهر شد و مقرر گردید با سرهنگ کهنتری که ۲۰ سال از احمد بزرگ تر بود نیروهای تحت امرش به صورت ادغامی عمل کنند. حمله آغاز شد و احمد با قدرت و درایت و تدبیر به نقاط ضعف دشمن حمله کرد و با تاکتیک های عالی جبهه دشمن را فرو ریخت و به کمک اسدی و مرتضی قربانی از محورهای جنوب به سرعت نیروهایش را به پل حفار رساند و ظرف ۲۴ ساعت لشکر ۳ زرهی عراق را در شرق کارون پس از یکسال حضور در هم شکست و آبادان از محاصره نجات پیدا کرد و از امکانات به غنیمت گرفته شده دشمن، گردان هایش را تقویت کرد. احمد در عملیات ثامن الائمه مثل حسین تعداد زیادی تانک و نفربر و سلاح سنگین از دشمن به غنیمت گرفت. در آن زمان وضعیتی در مملکت حاکم بود که مسئولان کشور اعتقاد نداشتند که سپاه می تواند سلاح سنگین داشته باشد و حتی غنائمی که خود سپاه با شجاعت از دشمن می گرفت، دستور می دادند که به ارتش تحویل شود، لکن احمد

این کار را نکرد و حتی تعدادی از سلاح‌های سنگین را پنهان کرد بعضاً دفن کرد! تا در شرایط بهتری، از آنها در جهت تقویت گردان‌ها و یگان‌ها بر علیه دشمن استفاده کند. سپاه کم کم تانک و نفربر و توپخانه‌اش را از دشمن به غنیمت گرفت و یگان‌های زرهی و مکانیزه و توپخانه تشکیل داد و احمد اولین تیبی بود که از غنائم دشمن یگان زرهی درست کرد.

بعد از شهادت کلاهدوز در مهر ماه سال ۱۳۶۰، آقا رحیم مسئول طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه شد و اینجانب مسئول ستاد عملیات جنوب شدم. اولین حکمی که اینجانب به عنوان فرمانده تیب نوشتم، برای احمد کاظمی بود و بعد هم برای شهید خرازی (حسین) و اسدی و مرتضی و عزیز جعفری. حکم، سه چهار خط بیشتر نبود: (بسمه تعالی. برادر احمد کاظمی جناب عالی را به فرماندهی تیب ۸ نجف اشرف منصوب می‌نمایم و ...).

عدد تیب را ما در گلف معلوم می‌کردیم (من و شهید باقری) و نام لشکر را از فرمانده‌اش می‌پرسیدیم. و احمد با مشورت دوستان و یاران خود در لشکر، نام نجف اشرف را برگزید و پیشنهاد داد. رزمندگان لشکر عمدتاً از شهرستان نجف آباد بودند و با این نام عهد و پیمانی که با مولی حضرت امیر المومنین

اگر زندگی فرمانده لشکرهای شهیدی مثل احمد کاظمی، مهدی باکری و حسین خرازی و همت و زین الدین عمیقاً بررسی شود همه به این واقعیت مسلم ایمان می‌آورند که این فرماندهان استادان بزرگ فن جنگ هستند و قطعاً در رأس همه آنان احمد کاظمی در قامت یک فرمانده نیرو که حیات مبارک او ۱۶ سال پس از جنگ ادامه پیدا کرد در این فن از سرداران جاودانه تاریخ است.

داشتند پیوند عمیق با نجف اشرف هم برقرار کردند. البته رزمندگان کاشان، کرج و آذربایجانی هم در لشکر احمد بودند. **عملیات طریق القدس:** در عملیات طریق القدس (فتح بستان) تیب احمد عمل کننده نبود و به او دستور داده شده بود که برود برای عملیات فتح المبین آماده شود در دامنه کوه‌های میشداغ. ولی هم به شدت به حسین علاقه داشت و هم قبول نمی‌کرد در یک عملیات شرکت نداشته باشد و می‌خواست همیشه دشمن را داشته باشد و او را گم نکند و این خصلت فرماندهان بزرگ است لذا با یک گردان نیرو و بهترین کادرهای تیب آمد به کمک حسین و مرتضی قربانی و در عملیات طریق القدس مشارکت کرد.

عملیات فتح المبین: اوج ظهور و بروز اندیشه‌ها و هنر و تاکتیک‌های احمد در این عملیات بود. احمد با مهدی باکری آشنا شده بود. احمد به مهدی گفت بیا جانشین تیب بشوید. و مهدی اول با حیا و حجب بالایی به اعتراف احمد در حالی که صورتش سرخ شده بود نمی‌پذیرفت ولی بعد که پذیرفت، بهترین یارانش را از خطه آذربایجان صدا زد: تجلاتی، طریقت، حمید و ... آمدند. این خاطرات را احمد در ۱۳۸۰/۱۱/۲۷ در منزل خودش برای ما تعریف کرد.

می‌گفت من مهدی را دیر درک کردم. مهدی انسان با درک و با شعوری بود و ارتباط سخت با خدا داشت و ...

احمد مسئول مستقیم محور رقابیه بود و مهدی را مسئول محور ذلیجان در وسط تپه‌های میشداغ کرد. احمد و مهدی فکرهایشان را روی هم ریختند. با محلی‌ها بحث کردند. نظرات بچه‌های دزفول را هم گرفتند و به ابتکاری باور نکردنی رسیدند: ذلیجان باید شکافته شود! و آمدند با آقا محسن در میان گذاشتند آقا محسن هم رفت در منطقه و پیشنهاد را روی زمین بررسی کرد و پیشنهاد احمد را پذیرفت. یعنی کوهی به قطر ۸ الی ۱۰ کیلومتر باید شکافته می‌شد و اگر این راه را ما داشته باشیم، می‌رویم پشت رقابیه و پشت دشمن سر در می‌آوریم و کاری می‌کنیم که دشمن در همان ساعات اول فرو بریزد. این کار با سرعت تمام توسط جهاد سازندگی صورت گرفت. احمد و

مهدی تابلویی نصب کردند و نوشتند: «و خدا تنگه ذلیجان را شکافت». روز حمله فرا رسید سوم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ و مهدی با دو گردان نیروی پیاده و یک گردان مکانیزه بعد از ۲۰ کیلومتر آن سوی تنگه رقیبیه رسید به پشت دشمن و شب دشمن به محاصره درآمد. فرمانده تیپ ۹۱ پیاده سرهنگ نزار با همه نفرات تپیش اسیر شد. هنوز هم سرهنگ نزار می گوید: احمد با هلی کوپتر پشت یگان من نیرو پیاده کرد!...

عملیات بیت المقدس: احمد و حسین و مرتضی یگان های قرارگاه فتح بودند. من به همراه شهید نیاکی (فرمانده لشکر ۹۲ اهواز) فرماندهان قرارگاه فتح بودیم. احمد پیشروی اش حرف نداشت مرحله اول، مرحله دوم، و رسید به مرز. از کارون تا مرز ۳۵ تا ۴۰ کیلومتر را کوبیده بود. دشمن را مچاله کرد و مرحله سوم آمد در کنار حسین و در پشت دروازه ورودی خرمشهر که دشمن دژها و موانع متعددی ایجاد کرده بود قرار گرفت و روز دوم خرداد سال ۱۳۶۱ حمله کردند. احمد و حسین فرماندهانی بودند که خرمشهر را فتح کردند. احمد و حسین فاتح واقعی خرمشهر بودند. این رانه حسین تازمانی که زنده بود، گفت و نه احمد. چون در جبهه جنگ کسی پز فرماندهی و مدیریت نمی داد. از مصاحبه، از عکس گرفتن، از مطرح کردن خود حتی برای یک بار به شدت پرهیز می کردند. احمد با آن حجب و حیا و ادب و اخلاص امکان نداشت یکبار از رشادت های خود یاد کند و فتحی را به نام خود بازگو کند. آری ملت ایران بدانند در روز ۱۹ دی ماه سال ۱۳۸۴، دومین فاتح خرمشهر را از دست داد!... فرمانده جوانی که با کوبیدن دشمن توسط ده ها هزار رزمنده تحت امر و فرمانش وقتی که به خرمشهر فاتحانه پا گذاشت تازه به آستانه ۲۴ سالگی رسیده بود. و امام خمینی (ره) ده ها فرمانده جوان مثل احمد داشت که فاصله سنی بین احمدها و امام شصت سال بود ولی امام به جوانان اعتقاد داشت و این فرماندهان جوان عاشق امام بودند.

پس از فتح خرمشهر بود که دشمن احمد را شناخت و فهمید که با فرمانده مبتکر، جوان، قوی، شجاع، مسلط و بسیار پخته حریف نمی شود؛ مخصوصاً در پیاده کردن تاکتیک های عالی.

امکان نداشت خطی از دشمن در مقابل احمد تاب مقاومت بیاورد. اینجا بود که هر فرمانده لشکری از دشمن در مقابل احمد در میدان جنگ قرار می گرفت به وحشت می افتاد و شکست خود را قطعی می دید. این را اخیراً اسناد به غارت رفته وزارت دفاع ارتش متلاشی شده صدام می گوید. در اسناد آمده است و اسناد این را اعتراف می کنند. عجیب است که احمد هیچ وقت شکست نخورد. حتی در عملیات رمضان که عملیات ناموفقی بود. احمد ۳۰ کیلومتر پیشروی کرد تا کنار نهر کتیان و دشمن سراسیمه از مقابل او فرار می کرد. احمد جبهه را شکافته بود و به دلیل نرسیدن بقیه، لشکر ۶ زرهی که احتیاط بود او را دور زده بود. و احمد مقاومت کرد و با تدبیر عقب آمد.

در عملیات های بعدی (والفجر مقدماتی، والفجرا، محرم، والفجر ۴، و...) به طور کامل بالشکرش به مصاف دشمن آمد و پیروز میدان بود.

عملیات خیبر: عملیات خیبر شروع شد، سوم اسفند سال ۱۳۶۲ و احمد با پیروزی قدم به جزیره مجنون جنوبی گذاشت. روز ششم اسفند که پاتک های دشمن به جزیره مجنون قطع نمی شد، به دستور آقا محسن به همراه محمد باقری رفتم پیش احمد. احمد و مهدی، غلامپور، بشر دوست، دانایی، عزیز و مهدی زین الدین هم آنجا بودند. وسط جزیره مجنون جنوبی در کنار دو سه کانکس، زیر آتش شدید دشمن. برادران را دعوت کردم و آمدند روی ضلع شرقی جزیره مجنون جنوبی دور هم جمع شدیم تا فکری بکنیم که هم جزیره بهتر حفظ شود و هم از جزیره برای باز شدن محور طلائی که همت و حسین و اسدی و رئوفی و رودکی می جنگیدند، تلاشی صورت گیرد. همان روز انگشت وسط دست راست احمد توسط آتش دشمن قطع شده بود. شرح این واقعه و ملاقات و جلسه را در دفتر چه خاطراتم در روز ۱۶ اسفند سال ۱۳۶۲ نوشته ام.

اصرار کردیم به مهدی که جسد حمید را بیاورد که در بعد از ظهر همان روز شهید شده بود و در کنار پل ورودی جزیره مجنون جنوبی مانده بود. احمد هم اصرار می کرد. مهدی می گفت باید فرصتی فراهم آید تا همه بچه ها را به عقب

بیاوریم. من مسئول همه بچه ها و مسئول حمید بوده و هستم. احمد به دلیل خونی که از انگشت بریده اش می آمد، به حالت ضعف کمی دراز کشید، دنبال نمک می گشت و انگشت خود را در نمک می گذاشت که هم خون بند بیاید و هم عفونت نکند. و مهدی گرسنه بود و دنبال چیزی برای خوردن گشت. سیب زمینی پخته شده عراقی پیدا کرد در داخل یک کتری عراقی.

عملیات بدر: احمد باز هم پیروز میدان بود. لشکرش را با تدبیر روی خشکی دجله پیاده کرد و دشمن را کوبید، دوش به دوش مهدی و لشکر ۳۱ عاشورا تا به دجله رسید و احمد رو به سمت جنوب چرخید در محور روطه به سمت القرنه در کنار دجله. در همین عملیات مهدی از دجله عبور کرد و در غرب دجله روی جاده بغداد بصره با عراقی ها درگیر شد. عراقی ها وحشت زده در حالی که تانک هایشان روی خود روهای عظیم کمر شکن بود با مهدی درگیر شدند. و نهایتاً مهدی آنجا در داخل قایق در رودخانه دجله به شهادت رسید. آخرین تماس را احمد با مهدی گرفت و تلاش می کرد مهدی را که خیلی همدیگر را دوست داشتند به شرق دجله دعوت کند. این خاطره ها را بارها و بارها احمد گفت. از جمله ۱۳۸۰/۱۱/۲ که در دفترچه ام نوشته ام و ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۴ در منزل آقا محسن: مهدی به من گفت احمد بیا اینجا من جای خیلی قشنگی هستم. اگر آمدی همیشه پیش من می مانی. اگر نیامدی من رفتم! و احمد روز ۱۹ دی ماه سال ۱۳۸۴ در ارومیه که بوی مهدی را می دهد و زادگاه مهدی بود، به شهادت رسید و رفت پیش مهدی.

عملیات والفجر ۸: در کنار کارخانه نمک بر روی جاده معروف به جاده استراتژیک بصره - فاو لشکر زرهی گارد صدام را شکست داد و برای اولین بار نفرات لشکر زرهی گارد صدام هم از آتش شیمیایی اشتباه نیروی هوایی و توپخانه صدام فریاد و ناله می کردند و هم از فشار فوق العاده ای که لشکر ۸ نجف به فرماندهی احمد وارد می کرد و در هم شکستند. مرتضی قربانی هم پس از تصرف شهر فاو، در این میدان به احمد کمک می کرد. در کربلای ۴ هم وارد عمل شد و در کربلای ۵ حساس ترین

نقطه را آقا محسن به لشکر نجف محول کرد. دو نقطه حساس بود که آقا محسن یکی را به قاسم و مرتضی و کوثری سپرد و آن غرب کانال ماهی بود و نقطه حساس دوم محلی بود که کانال ماهی مثل یک شمشیر دوخته شده بود به جزیره پنج ضلعی و این گوشه باید از دشمن گرفته می شد و آنجا مقر لشکر ۱۱ دشمن هم بود و احمد حمله کرد و دشمن را با شدت تمام کوبید و نفرات دشمن را به وسط بیابان پرت کرد. و ایستاد تا تثبیت و پیشروی های بعدی.

عملیات والفجر ۱۰: در عملیات والفجر ۱۰ در پایان سال ۱۳۶۶ نیز احمد و لشکرش با تکیه جناح چپ خود به دریاچه سد دربندیخان وارد منطقه حلبچه شدند و پیروز میدان جنگ بود. احمد پس از جنگ که خیلی از لشکرها به پادگان ها برگشتند، مأموریت پیدا کرد و رفت فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا در ارومیه شد.

احمد در اینجا اندیشه ها و دکترین خود را به کار گرفت که با هزینه کم از لحاظ نفرات و تجهیزات و امکانات و زمان و گسترش بهترین شیوه های برقراری امنیت را پیاده کرد و ۷۰ درصد نیروها و امکانات و تجهیزات را برداشت نمود و اصل تأمین و صرفه جویی در قوا را پیاده کرد. و بعد هم ضدانقلاب را در داخل خاک عراق تعقیب کرد. صدام و امریکایی ها در شمال

احمد کاظمی نه جنگ کلاسیک را که برای دشمن شناخته شده بود پیاده می کرد و نه واحدش را در دسته های کوچک پراکنده می کرد و عملیات چریکی و نامنظم می کرد، بلکه شیوه جدیدی که در سپاه به تکامل رسیده بود به کار می بست. جنگ انقلابی و مردمی با لشکر، با تاکتیک های جدید و نوبه نو و آرایش های فشرده و تازه، که دشمن را بی اندازه آسیب پذیر می کرد.

مدار ۳۶ درجه بودند. امریکایی‌ها در آسمان و صدام در زمین. احمد با جرأت و شهامت در قامت یک سپاه عیار وارد خاک عراق شد و دشمن را در اطراف کوی سنجد و پیرامون آن کوبید و با موفقیت بازگشت. هوایماهای امریکایی بر بالای سر احمد بودند و جرأت حمله نداشتند. این حرکت او منجر به توافقی شد فی مابین قرارگاه حمزه و سپاه و رؤسای از اکراد عراق که بر ضد انقلاب نفوذ و تسلط داشتند و ضد انقلاب تعهد داد که کار نظامی را کنار خواهد گذاشت و به فعالیت سیاسی خواهد پرداخت.

این کار احمد را، همه نظامیان و سیاسیون می دانند که قواره اش بالاتر از یک فرمانده لشکر است و احمد هوش و ذکاوت و درک امنیتی و نظامی بالایی در این عملیات از خودش نشان داد. و همه چشم‌ها در سپاه به احمد دوخته شد. همه می گفتند: احمد یک فرمانده نیر و است ما او را شناخته ایم. سال ۱۳۷۹ بعد از رفتن باقر قالیباف از نیروی هوایی سپاه به نیروی انتظامی، با لیاقتی که احمد داشت توسط فرماندهی معظم کل قوا به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد. کارهای بر زمین مانده را تمام کرد و در نیروی هوایی نیز درخشید و یگان‌های موشکی را توسعه داد و بنا به خواسته‌های جدی احمد و پشتیبانی انقلابی علی شمخانی (وزیر دفاع وقت) برد موشک‌ها توسعه پیدا کرد و قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران را افزایش داد.

سال ۱۳۸۴ فرا رسید، باید قوی‌ترین فرمانده در سپاه فرمانده نیروی زمینی بشود و این فرمانده کسی جز احمد نبود. احمد که ۳۰ سال تجربه و تدبیر و اندیشه و عمل و تاکتیک و استراتژی را در میدان‌های مختلف آموخته و پشت سر گذاشته بود در مرداد ماه سال ۱۳۸۴ به پیشنهاد سردار صفوی فرمانده محترم کل سپاه، از سوی فرماندهی کل قوا به فرماندهی نیروی زمینی سپاه منصوب شد. طی ۵ ماه تاحظه شهادت برنامه ریزی درازمدت و کوتاه مدتی را برای تقویت نیروی زمینی تدارک دید.

احمد کاظمی یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های تاریخ انقلاب اسلامی و ۸ سال دفاع مقدس بود و از بزرگ‌ترین نوابغ

نظامی دو قرن اخیر ایران به شمار می رود. هیچ لشکری از عراق و هیچ فرمانده متجاوز از تاب مقاومت در برابر او را نداشت. با اراده و سخت کوش بود.

در ادب، معرفت، اخلاق، حجب و حیا، فهم و درک مدیریت و تدبیر مثال زدنی است. احمد این قهرمان ملی و سرمایه ملی بهترین الگو برای مدیران و جوانان ما می تواند باشد.